

# کوشیار (ابوالحسن الگیلی)

دکتر علی مظاهری<sup>۱</sup>  
ترجمه استاد جعفر خمami زاده

## سرزمین اصلی (زادگاه)

ابوالحسن - السعید - کوشیار بن لبان بن با شهری الگیلی (۱۰۲۹-۹۷۱ م). یکی از نامورترین ریاضی دانان ایران و اسلام است. او در عصری که از هر نظر درخشان بود شکوفایی یافت، به طوری که مورخانی از جمله متس Mez تقریباً به سبب نفوذ فرهنگ یونانی، آن عصر را رنسانس اسلامی نامیده اند.

در نتیجه دوره اسلامی، که تاریخ آن را می توان میان سال های ۹۰۰ و ۱۰۵۰ میلادی قرار داد، دوره ای بود که بنا به گزارش دانشمندان از حیث پیشرفت ادبیات و علوم عصری طلایی بود و درباره هر یک از رشته های علوم برای ما نام هایی معروف و آثاری کلاسیک به جا نهاده است، آثاری از ایران، از دوره اسلامی و بعد از اسلام مخصوصاً از دنیای لاتین سده سیزدهم، دنیایی که برخوردار از موهبت های آثار شگفت عرب بود.

از عصری که درباره آن سخن می گوئیم از خلیفه بغداد جز نام چیزی به جا نمانده بود، قدرت واقعی به دست فاتحان ایرانی که از حاشیه جنوب باختری دریای خزر برخاسته بودند کاملاً از میان رفته بود.

در این سرزمین جنگلی، که میان رشته کوه های بلند البرز و دریا واقع شده و از نظر آب و هوا و گیاهان و جانوران بومی و نیز سازمان های اجتماعی با دیگر نقاط خاورمیانه تفاوت دارد، مردمی دلیر و جنگجو زندگی می کردند و از زمان کوروش تا هارون الرشید، و بعد هم اسکندر مقدونی و جانشینان او هرگز در برابر امپراتورانی که بر خاورمیانه حکومت می کردند سر فرود نیاوردند.

برای این که تصویری کلی از سرزمین زادگاه دانشمندی که درباره اش سخن می گوئیم داشته باشیم بهتر است به شرحی که لوئی رابینو (ولایات دارالمرزایران - گیلان، از انتشارات مجله جهان اسلام، جلد ۳۲، پاریس ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷، بیش از ۴۰۰ صفحه با عکس و نقشه) که در زمان خودش متخصص بزرگی در شناختن این منطقه بود نوشته، مراجعه نمائیم.

گیلان به سبب موقعیتی که از نظر جغرافیایی دارد تا سال ۱۳۰۷ میلادی، که برای نخستین بار در تاریخ به دست اولجایتو (۱۳۰۳-۱۳۷۱ م.) ایلخان شیعه ایران، تصرف گردید توانست استقلال کامل خود را حفظ کند.

در این زمینه ما در مورد گیلان دارای یادداشت (تعلیقه) جغرافیایی مفیدی از اصیل الدین زوزنی می باشیم، نوشته ای که تاریخ آن شروع سلطنت ایلخان هولاکو (۱۲۶۴-۱۲۵۳ م.) می باشد و از سندهای تاریخ الموت گرفته شده است، زیرا در همان سندها به مسأله درگذشت فلک الدین ساسان، پادشاه لاهیجان (۱۲۱۵ م.) نیز اشاره شده است.

طبق این تک نگاری مشاهده می کنیم که گیلان به دو قلمرو حکومتی مرداویج وند و اسحاق وند تقسیم شده بود (در صفحه های بعد از حکومت سیاسی مذهبی گیلان در عصر کوشیار صحبت خواهد شد). در سده سیزدهم میلادی شکل طبقات مردم در گیلان عبارت بود از:

- خانه یا کانون که به طور متوسط پنج نفر در آن زندگی می کرد، دو نفر پدر و مادر با سه فرزند.
- از اجتماع ده کانون یک دهه deha یا روستا تشکیل می شد.

- از ده دهه یک «سده» و بالاخره از جمع شدن دو سده یک خونه (واژه ای که مفهوم آن دره و یا سفره آب می باشد).

به این ترتیب می توان دریافت که ساختار طبقاتی در گیلان به طور مطلق همانند جامعه اوستایی بود، مطابق آن چه که در میان ایرانی ها و ساسانی ها دیده می شد.

کاوش های اخیر که به سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۷ میلادی در کلورز واقع در ۵۵ کیلومتری جنوب رشت، در مارلیک و بالاخره در املش در خاور گیلان انجام گرفته<sup>۲</sup> نظری بسیار خوب از گنجینه های باستانشناسی گیلان در عصر پارسی ها را، که گواه وجود اسلوب و روشی کلی در فرهنگ بالای قلمرو حکومتی سواحل جنوبی دریای خزر در دوران زردشت و کوروش است به ما ارائه می کند.

ساخته های مفرغی املش که در موزه ایران باستان نگهداری می شود و یا به پاریس فروخته شده (لاسال دوانت، آغاز تابستان ۱۹۷۱) از نظر جنس، مخصوصاً داشتن نقش حیوانات با مفرغ مشهور لرستان برابری می کند، و ما به همان ترتیب هم از شاهکارهای زرگری و پرداخت شده مارلیک و سرامیک کلورز حرف خواهیم زد.

به مناسبت حادثه نظامی نافرجام پومیه امپراتور روم در «ماوراء قفقاز»، پلوتارک درباره گل ها و، لژها که در دو سوی ساحل Thermodon (سفیدرود) زندگی می کنند سخن می گوید. مأخذ رابینو (ص ۳۸۵) در حالی که گلای پلین را با گیل (جمع آن گیلان می شود) یکی می داند سابقه آن ها را به کادوسی ها می رساند و چنین امری بدون اندک توجهی به لژها، همسایه گل ها، صورت می گیرد. در حالی که منظور از این اسم در آن جالیهاگان (مفرد این اسم لیاهاگان است که در اطراف شهر معروف لاهگان (زوزنی آن را لیاهاگان یادداشت کرده) می باشد.

سفیران دوران کهن چین که در ابارو<sup>۳</sup> (اپورتن) و در نسا (ارسک اباد / ارشک اباد = میتریداتو کرتا) به دربار اشکانیان آمده بودند، در آن جا از وجود یک بازرگانی پیشرفته و غنی و ملاحان لی - کان [۲] یا لیاهاگان و نیز از بندر بسیار بزرگی که در کنار دریای خزر بود سخن گفته و اظهار داشته اند که این بندر در دوران اسلامی نقش پیش بندر هوسم (کوتم) یا رود سررا ایفا می نمود اما پ. پلیو و ا. هرمان که با زبان چینی آشنایی دارند و کاملاً هم خود را معطوف بررسی تاریخ روم و امپراتوری جهانی آن نموده اند، بر این باورند که منظور از یکی آنتیوخ و از دیگری اسکندریه [۳] بوده است. با این حال اشتباه پلیو و هرمان که زبان چینی را می دانند در مقابل جغرافی دانان عرب که گیلان برای آنان و نیروی جمازه سوار اعراب ناحیه ای دست نیافتنی شده بود، و بدین سبب حرفی از شهر بزرگ لیاهاگان (لاهیجان) به میان نیاورده اند. وانگهی مأخذ ما برای این ناحیه تنها منحصر به آثار مؤلفان محلی است که دیرتر چنین مواردی را به زبان فارسی نوشته اند، زیرا تا پایان سده یازدهم قدیمی ترها دارای زبان و خصوصیات مردم عهد ساسانی بودند.

در نتیجه در (۹۷۱، ۱۰۲۹ م.) که کوشیار از گیلان خارج شد، دره های البرز در دست سلسله های زردشتی بود. ایران سده های میانه یادآور خاطره اسپانیای سده های میانه است. اسپانیایی که شمال آن قلمرو حکومت کاتولیک ها بود، در جنوب آن، یعنی در اندلس، مراکشی ها مستقر بودند. نشانه ای دیگر در این همانندی و همسویی ایران و اسپانیا به گفته شادروان لوسین بووا Bouvat

Lucien این نکته قابل توجه است که به دنبال این آهنگ و تقریباً در همان زمان که قلمرو اسپانیای کاتولیک، اسپانیای مراکش را آزاد ساخت، در همان زمان هم قلمروهای زردشتی به شیعیان رسیده بود و کشور ایران از نفوذ اعراب و ترک های سنی رهایی یافت. بسیاری از مؤلفان بر این باورند که شیعیان این زمان، همانند زردشتیان سده های میانه بالا می باشند. اما به هر تقدیر چون توجه و دقت شایسته ای در ارائه این چشم انداز به کار نرفته نباید در درستی و واقعیت چنین ادعایی اصرار ورزید. از ۱۲۰ میلیون شیعیانی که در کشورهای مختلف جهان پراکنده هستند، به زحمت می توان گفت که ۳۰ میلیون نفر از آنان در ایران بسر می برند. از طرف دیگر نشانه های زیادی درباره شباهت دین زردشتی با دیگر دین ها مانند بودایی،

هندو، ژائینیزم<sup>۴</sup>، کنفوسیانسیم<sup>۵</sup>، تائوئیسم<sup>۶</sup>، دین یهود، مسیحیت و بالاخره پیروان قرآن مسلمان سنی می توان دید، پس چرا باید شیعه را از داشتن چنین شباهتی برکنار بدانیم؟ وانگهی گیلان تنها به صورت پناهگاهی برای زردشتیان و شیعیان قرار نگرفته بود، بلکه سایر مخالفان دستگاه خلافت و کسانی که مورد تعقیب و آزار خلفا واقع شده بودند نیز به گیلان پناهنده شدند. از میان این مردم بدون آن که از فرقه هایی مانند اهل حق، بابی ها و بهایی ها که چندان قدمتی ندارند حرفی بزنیم می توانیم از پیروان بابک، خرمدینان، پیروان آئین مانی، فرقه اسماعیلیه نزاری حتی حنبلی ها و بعد هم که حروفیه و نقطویان ظاهر شدند نام ببریم که از میان این فرقه های دینی سرانجام ایرانی ها مذهب شیعه را پذیرفتند.

دو سلسله بزرگی که از گیلان برخاستند عبارت بودند از خاندان بویه (۱۰۵۶-۹۳۳ م.) و خاندان صفویه (۱۷۸۲-۱۲۹۵ م.) خاندان اخیر که ریشه اش از شمال باختری ایران، از ناحیه تالش - سبلان و خلخال - بود به لیاهاگان (لاهیجان) رسید. بدون تردید آنان از بهترین پیروان شیعه شدند، زیرا به چشم آنان این امر به منزله احترام و مشروعیت خانواده شان بود و باعث می شد تا با اطمینان کامل و آرامش روح به خوبی در مقابل برتری جویی بیگانگان به مبارزه برخیزند. وانگهی اساس خانواده (دوده) در گیلان مانند چین، بر پایه کشاورزی بود و به طور یکسان با دو نوع (روستایی - ساسانی) و (شیعه پیرو قرآن) و با تفکر اجتماعی انسانی صرفاً کشاورزی مطابقت داشت.

در واقع، لازم به تذکر است که هیچ ایرانی به صورت چادرنشین یا خانه بدوش به معنی واقعی اش، آن طوری که میان ترک ها و یا صحرانشینان دیده می شود، در ایران وجود ندارد، زیرا ایرانی به زمین خود وابسته و در آن مستقر است، آن هم مانند باغبانی که آبیاری به در حالی که چوپان های ترک جز یک یورت - اتاکی روی گاری - و چادری سیاه که از موی بز درست شده چیزی ندارند، چوپان ایرانی صاحب خانه ای از چوب است. خانه ای چوبی در بلندی های کوه، که در زمستان هنگام بارش برف سنگین در آن را می بندد، و فصل تابستان و گرمای هوا را در چادری که بر پا می دارد زندگی می کند. اجاق خود را در هوای آزاد می گذارد و گوشت مصرفی خود را روی آن کباب و بریان می کند. در زمستان به خانه اش بازمی گردد، جایی کنار آتش اجاق «دوده» خود بسر می برد. چنین وضعی نشانه ای از خانواده و یا با کلامی ادیبانه به مفهوم «کانون» است.

آئین او به طور مشخص جلوگیری از خاموش شدن اجاق خانوادگی است، زیرا خاموش شدن آتش از نظر آنان به منزله وقوع یک بدبختی است. بنابراین کلان یا قبیله هنگام برگشت به چادر

آتش خود را به همراه می آورد، در بعضی از روستاها نیز برای پاسداری از اجاق خانوادگی خود در همان جامی مانند. در ایران از این که دود یا اجاقی خاموش شود دلتنگ می شوند، و آن را ناشی از اشتباه یکی از فرزندان ( پسر بزرگ ) خانواده می دانند، بدین سبب در ایران هرگز دوست ندارند که خانه و کاشانه خود را ترک کنند و نیز هیچ وقت روشن کردن دوباره اجاق اجدادی خود را فراموش نمی کنند و این امر آنان را وامی دارد تا به گونه ای نمادین، آن را روشن نگهدارند. چنین کاری ممکن است با افروختن شمع یا چراغی که در سالروز مرگ اجدادشان بر سر مزار آن ها انجام می گیرد صورت پذیرد، و بدین سبب است که هرگز تن به مهاجرت و یا تشکیل کلنی نمی دهند. ایرانیان نه در دوره هخامنشیان و نه ساسانیان و نه هرگز دست به مهاجرت نزده اند و باز به همین علت است که می بینیم پارسی هایی که به هنگام گریختن از ایران توانستند خود را از جزیره هرمز به شهر سورت (بمبئی) برسانند در این مهاجرت برای این که آتش و اجاق اجدادی خود را به کشتی ببرند، رنج بی پایانی را متحمل گشتند و ناچار شدند که بارها برای برداشتن آتش مقدس به شهر خود بازگردند.

این کار را با عادت نادرست عرب ها، ترک ها و قبایل دوره گردی که همه وقت با پیمودن هزاران کیلومتر راه از خانه خود دور می شوند مقایسه کنید. این اشتباه و نادرست بودن کار آنان ناشی از نشناختن و آشنا نبودن آن ها با مفهوم (دوده) و یا کانون است، چون عرب ها و ترک ها و یا قبیله های دوره گرد با این گونه مفاهیم هیچ گونه آشنایی ندارند و از این رواج احترام به مردگان خود غافل مانده اند و تعداد کمی هم که با این رسم آشنا می باشند به طور یقین آن را از ایرانی ها گرفته اند. حال جای آن نیست که بهره و نفع این نکته اساسی را در مورد شیعیان مورد بررسی قرار دهیم. در مرحله بعدی، چنان چه این وضع را در مورد سنی ها در نظر بگیریم خواهیم دید که آمادگی آن ها برای قتل و غارت و انهدام، برداشت آنان را مخالف آن چه که در نزد شیعیان است نشان می دهد.

روی کار آمدن مذهب زیدیه در گیلان، که از سوی یک مؤلف (ابوالفتح حکیمیان) موضوع پژوهشی خاص به نام علویان طبرستان (علویان طبرستان، «مطالعه و بررسی زیدیه در ایران»، تهران ۱۳۴۸) قرار گرفته نشان می دهد که ریشه این مذهب به شکل آسان گسترش یافت. از این امر چنین به نظر می رسد که فرهنگ تمامی منطقه البرز و سواحل جنوبی دریای خزر توانست نقش همه مخالفان را بی اثر بسازد. زیدی ها دست یاری و کمک به سوی زیدی های سوریه، یمن و هندوستان دراز کردند و سرانجام توانستند پس از منسوخ شدن شیعه امامی در سرزمینی که ریشه گرفته بودند مستقر گردند. به طور یقین از آن روز این امر به صورت نوعی میهن پرستی بومی توانست اثر خوبی بجا بگذارد.

از نظر زیدیه برای رسیدن به مقام امامت کافی است که انسان فردی علوی باشد و اسلحه در دست بگیرد و علیه تمام قدرت هایی که به ناحق مستقر شده اند به نبرد پردازد. موارد زیادی را در تاریخ می توان یافت که می بینیم علویان زیدی تا سرحد مرگ با هم به جنگ پرداخته اند، و چنین نبردهایی میان پسرها و پدرها، میان برادرها یا عموزاده ها هم رخ داده است.

آزادی ابراز عقیده برای ایجاد وحدت تنها در گیلان خاوری کافی نبود، وانگهی چنین وضعی چگونه می توانست به وحدت تمامی

ایران بیانجامد. سرانجام بزرگان گیلان دیدند که مردم روستایی سده های بسیاری را در مشقت و ناراحتی به سر برده اند، نه تنها کینه ورزی و انتقامجویی هایی که در طول نسل ها، تا خاموشی و از بین رفتن کامل خانواده های متعددی که درگیر این مسائل بودند ادامه داشت، بلکه عادت بازمانده از این جنگ آباء و اجدادی که به جنگ میان روستاها با هم نیز کشیده شد تا بدان حد شدت یافت که کشته شدن خروس یک روستا در روستایی دیگر خود بهانه ای برای شروع جنگ می شد. به هر تقدیر می توان گفت که زیدی ها نه تنها نتوانستند به درمان درد این همه روستاهای ناآرام توفیق یابند، بلکه خود نیز به صورت دردی مضاعف روی این همه دردها در آمدند.

بهتر است بدون آن که شور و حرارتی از خود نشان دهیم از امام های این فرقه نگون بخت که در کناره های دریای خزر سکونت یافتند یاد کنیم. هدف ما در این جا تشریح و توصیف محیطی است که کوشیار در آن زندگی می کرد.

نخستین داعی حسن بن زید (۸۸۳-۸۶۴ م.) بود که پس از داعی بزرگ محمد بن زید (۹۰۰-۸۸۳ م.) جانشین وی گردید. او از تمام دارایی و نفوذ و اعتبار خویش، با نظارت مباشر خود محمد بن بحر اصفهانی، برای بنای مقبره امام علی علیه السلام و امام حسین استفاده نمود<sup>۷</sup>، و بالاخره نوبت به امام بزرگ زیدی، ناصر کبیر (۹۱۷-۹۰۰ م.)، که در دیلمان و طبرستان شهرت فراوانی داشت (۹۱۷-۹۱۴ م.) رسید. می گویند در دیلمان و طبرستان حدود یک میلیون نفر زردشتی به دعوت او به دین اسلام زیدی (اولیاء...) در آمدند.

دیلمان فلات مرتفعی است که در جنوب گیلان واقع شده است. نام دیلمان از میانه های سده اول پیش از میلاد (حدود سال ۵۸) در اثر جنگی که میان مائوس Maues پادشاه قوم هیت، با پادشاه اشکانی روی داد به میان آمده است، زیرا در زمان جلوتر این منطقه در بیکوی Derbikoi نامیده می شد. به قله برفی این ناحیه که از لاهیجان هم دیده می شود (دلفک) می گویند. کنار دشت رانکوه، چشم انداز املش را می بینیم که به سبب داشتن ظرف های مفرغی زیر خاکی از نوع ظرف های لرستان شهرت بسیار دارد که قله ۳۰۰۰ متری دلفک بر آن قرار گرفته است و در پای این قله غارهای شگفت انگیزی دیده می شود. این ناحیه به سلسله مشهور جستانیان (۱۰۵۸-۵۲۵ م.) تعلق داشت که معاصر سلسله مشهور خاندان بویه (۱۰۵۶-۹۳۴ م.) بود.

از داعی صغیر حسن بن قاسم (۹۲۸-۹۱۷) و از ناصر سوم، برای این که به ناصر چهارم برسیم، می گذریم. او مردی خشن و ستمگر بود و همین امر موجب شد تا علیه او به شورش برخیزند، و شاهزاده ماکان بن کاکي، که پس از مرگ امام، در آمل بر ضد مرداوید پسر زیار و برادر وشمگیر (۹۲۸ م) به جنگ پرداخت.

این تاریخ (۹۲۸) برآستی که نقطه عطفی است، زیرا که در این عصر شاهزادگان بومی مانند ماکان پسر کاکي، اسفار پسر شیرویه و کمی بعد مرداوید پسر زیار، جای علویان را - که همه آنان در جریان انقلابی ملی، که در تمام ایران بر ضد بیگانگان درگرفته بود ضعیف شده بودند - گرفتند.

تبلیغات وسیع اسماعیلیه پس از ۹۱۲ میلادی به حرکت در آمده بود، جنبش های ملی شعوبیه در بغداد و نواحی دورتر یعنی بخارا، در سرزمین ماوراء النهر، ریشه می گرفت. با این تبلیغات بنیان قدرت دنیوی و معنوی امام عباسی از پایه سست شد. در نتیجه نصر دوم سامانی (۹۴۳-۹۱۳ م.) در بخارا، درست مانند ماکان و اسفار از گیلان

که مجذوب اسماعیلیه شده بودند او نیز به سوی فاطمی ها روی آور شد. عاملان سری فاطمی از روحیه ای قابل توجه برخوردار بودند و از سال ۹۱۲ میلادی تکیه گاه مالی و عقیدتی امیران محلی و نواحی دورتر یعنی بخارا شده بودند.

بعد از شناختن موقعیتی که کوشیار (۱۰۲۹-۹۷۱) در آن زندگی و پیشرفت نمود، لازم است تا در چند مورد از نظرهای دوست ما، ستوده از کتاب قلاع اسماعیلیه در رشته کوههای البرز، که در سال ۱۹۶۶ در تهران چاپ و منتشر گردید استفاده شود، پژوهشی که طی سال های متمادی در کاوش های باستانشناسی انجام گرفت. در این عصر به سرزمین گیلان، گیل، می گفتند که مفهوم کشاورز و شهرنشین را داشت. ساکنان لیاهاگان، و نواحی مربوط به آن، که ملت کوچک و مستقلی بودند، در حد بالای تمدن قرار داشتند. این جاسرزمینی بود که زیدیه برای جانشین ساختن مذهب زیدی به جای مذهب زردشتی همیشه اشراف داشت؛ در همان جا بود که اسماعیلیه اساس تبلیغات خود را بر ضد دستگاه خلافت بنیان نهادند.

این وضع تا زمان صفویه ادامه یافت، زمانی که در مقابل یک گیلان (لیهاگان)، که به مذهب زیدی درآمده بود، دیلمانی هم وجود داشت که با گذشته ای زردشتی در نیمه سده نهم به مذهب اسماعیلیه درآمده، و از سده دهم تا حدود سده یازدهم میلادی مذهب اسماعیلیه نزاری (پیروان حسن صباح) را پذیرفتند. با روی کار آمدن حسن صباح دژهای مختلفی در البرز ساخته شد. اما نباید فراموش کرد که در همان زمان در زمین های جلگه ای پست این ناحیه تشکیلاتی وجود داشت که از پیش از اسلام مانده بود، تعداد آن ها در دوران خلافت افزایش یافت به طوری که توانستند به صورت سدی محکم راه پیشرفت مهاجمان عرب را به سوی سرزمین خود ببندند.

در میان دژهای که در سده نهم ساخته شد، باید از بلندترین آن ها یعنی دژ مشهور الموت یاد کرد که به سال ۸۶۰ وسیله یکی از پادشاهان سلسله جستانیان بنا گردید. این دژ به سال ۹۱۹ به دست اسفار پسر شیرویه افتاد و او در آن جا یک میلیون دینار برای تبلیغات اختصاص داد (مجمعل، ۳۸۹-۳۸۸). این پول بعد از مرگ او به دست مرداویج افتاد (۹۳۳ م.). اما چون این دژ از سال ۱۰۹۰ تغییر شکل یافت بهتر است از دژ شمیران (سمیرامیس، لقب آناهیتا، افرویدیت ایران). عنوان مترادف دست نیافتنی که برای این دسته از دژهای کوهستانی انتخاب گردیده است نام ببریم. دژ سمیرامیس دژی است که آثارش هنوز دیده می شود، و آن طور هم که می گویند این جا یک پایتخت واقعی بود با ۲۸۵۰ خانه بزرگ و کوچک و ۵۰۰۰ صنعتگر از تمام حرفه ها و صنعت ها با گنجینه های بی شمار.

به سال ۹۸۹ که بیش از ۱۸ سال از سن کوشیار نمی گذشت، علی فخرالدوله (۹۹۸-۹۷۹) پس از گزارشی که از وزیر خود صاحب بن عباد دریافت نمود مصمم شد تا با بیوه نوح جستانی، که این دژ به او تعلق داشت، ازدواج نماید و بدین ترتیب بود که مالک این دژ گردید. دو خانواده شاهای دیلمان، جستانیان و کنگریان، که سالاریان (۱۰۶۲-۹۱۶) هم نامیده می شدند، تا آن وقت بر سر دژ طارم علیا، که مالکش را صاحب ابهر، زجان، سهرورد و بی شک اردبیل هم می نمود، به منازعه کشانده بود. (در این عصر مردم سرزمین های کوهستانی خلخال هم دیلمی نامیده می شدند، و امروز همه آنان را تالش می نامند، در حالی که این مردم با وجود داشتن گویش قدیمی ایرانی

(تاتی - تالشی!) خود را ترک - به مفهوم مغول - می پندارند). شاید طرح چنین موردی از نقشه های کهنه و قدیمی بویه ای ها برای تسخیر دژ سمیرامیس بود، و سرانجام چیزی که حسن رکن الدوله حاکم ری در رویای خود می دید، به شکلی شایسته به دست پسرش به حقیقت پیوست. دژ یا قلعه سمیرامیس هنوز هم (۴۴۳) مورد استفاده است، در حالی که الموت تا تاریخ ۱۵۹۷ یعنی زمان سلطنت شاه عباس اول به صورت زندان استفاده می شد (ستوده، همان).

گیلانی که کوشیار به سال ۹۷۱ در آن به دنیا آمد، تا حوالی لاهیجان گسترش داشت و شهری بزرگ بود که در رساله جغرافیائی فارسی (... حدود العالم) یادداشت های بسیاری از جغرافیدانان صاحب نام ذکر شده، در سال ۹۹۵ تألیف گردیده است و در آن قدیمی ترین یادداشت کامل جغرافیائی در خصوص گیلان، که احتمالاً از « تاریخ گیل و دیلم » که کسی قبل از این برای شاه ری (تهران) علی فخرالدوله (۹۷۶-۹۹۷) تألیف شده بود یافت می شود، آن هم اثری که جوینی، که خود مورخ بود، آن را باز یافت و سپس در سال ۱۲۵۶ به کتابخانه الموت داد. با توجه به این یادداشت سده دهم، در عصر کوشیار گیلان شامل سرزمین های میان آستارا و هوسم (رودسر) می شد، دشتی که رودخانه سفیدرود آن را به دو پاره تقسیم می کرد و شامل هفت ناحیه در خاور و دو ناحیه در باختر بود که پیلانشهر، رشت، تولم، تالشدولاب جزء نواحی باختری بودند. ناحیه خاوری گیلان بر طبق این یادداشت عبارت بود از لاهیجان، برفجان، چوما (خاله) و غیره.

طبق این نوشته ها زراعت برنج و تولید ابریشم را در این جازن ها انجام می دهند. مردان جز شکار و جنگیدن با مردم دیگر روستاها کاری ندارند، این دعوها گاهی ممکن است در یک روز دو بار هم اتفاق بیفتد که البته تعداد زیادی کشته در زمین بجا خواهد گذاشت. خوی جنگ طلبی گاهی مردان را وادار می سازد تا به جاهای دیگر مهاجرت کنند و در آن جا به عنوان سرباز و یا مأموران داروغه به کار بپردازند.

غذای این مردم عبارتست از نان که با آرد برنج تهیه می شود (اصطخری، ص ۱۷۲). این نان را لاکو می نامند که به شکل گرد و خیلی سفید بود. در یادداشتی که از طرف غیاث الدین فومنی به عبدالرزاق، یکی از مورخین، رسیده بود به این موضوع اشاره شد (مطلع السعدین، ص ۳۰۰ و ۳۹۲). خوراک دیگر این مردم ماهی است که انواع مختلف آن ماهی سفید، شاه ماهی، تش، اسپله، ماهی خاویار، سیم، سوف، کپور و غیره نام دارند.

هوادر این ناحیه گرم است و درجه حرارت در شهر رشت از ۷ تا ۳۲ درجه تغییر می کند. مرداب و استخرهای متعدد آن، افزون بر استفاده ای که از نظر آبیاری زمین های کشاورزی دارد، پناهگاه خوبی برای گونه های مختلف پرندگان شکاری مانند عقاب، شاهین و جز این ها به شمار می رود.

نوع زندگی و آب و هوادر دیلمان بازمین های جلگه ای بسیار فرق دارد، زیرا در آن جا مردم با سرزمین برفی و سرمای شدید روبرو هستند، دامپروری، برداشت محصول و مخصوصاً شکار بز کوهی، بوقلمون، خرگوش و گوزن نیز در آن جا متداول است. لبنیات از هر نوع به دست می آید و می توان از این نظر آن را یک سوئیس مشرف به هلند دانست.

از سال ۹۲۹ میلادی با باز شدن دیلمان به روی مردم جاهای دیگر

و اهمیت یافتن گیلان اوضاع در این نواحی و سپس عراق دچار دگرگونی شد. دیلمی تمام شهرهایی را که متعلق به دستگاه خلافت بود در تصرف خود درآوردند و اقدام به تشکیل نیروهای نظامی در عراق نمودند، به طوری که در قاهره هم نیروهای نظامی خلفای نظامی خلفای فاطمی مصر از دیلمی ها بودند. گیل ها - ساکنان کرانه های جنوبی دریای خزر - موازین و مقررات اداری خاص خود را داشتند. تقوای آنان، عشق به خانواده و مخصوصاً موقعیت اجتماعی خوب زن ها که در سطح بسیار بالای روشنفکری قرار داشتند قابل توجه بود. اما کاستی هایشان مخصوصاً کاهش روحیه دلاوری آنان این مردم را به سوی تجمل گرایی و انباشتن گنجینه هایی از فلزات گرانبها کشاند و در نتیجه، پایه های حکومت آنان سست گردید.

کوشیار در چنین زمانی و میان چنین مردمی زندگی می کرد، زمانی که گیل ها در ری، اصفهان، شیراز و همدان نیز پراکنده بودند، در واقع او که در میان جامعه ای از گیل و دیلم زندگی می کرد می توانست در هر جا به گویش درست خود لاهیگانی حرف بزند. امروزه باز هم کسان زیادی از مردم گیلان را می بینیم که به صورت افسران نیروی انتظامی و یا به اصطلاح مردم سده چهارم هجری ( داروغه ) وظایفی را به عهده دارند، و باز هم در این زمان به کسان زیادی برخورد می کنیم که مانند گیلانیان قرن چهارم به کار حسابداری یا معلم و استاد ریاضیات مشغول می باشند. باید بدانیم که شاهان خاندان بویه هم ذوق بسیاری به حسابداری و ریاضیات داشتند، بنابراین نه فقط غمخوار و نگهدار ریاضی دانان - از ریاضیات آسان تا نجوم - در میان طبقات مختلف مردم بودند، و این گونه مردم معمولاً در زمره حقوق بگیران دستگاه حکومت جای داشتند، و عصر آنان تولد دوباره فرهنگ اسلامی، و عصر درخشانی از نظر پیشرفت فلسفه و ریاضیات « عرب ها » بود، بلکه خود پادشاهان نیز قسمتی از وقت خود را به آموختن و مطالعه ریاضیات اختصاص داده بودند.

عضدالدوله (۹۸۲ - ۹۵۰ م.) که میان آنان از همه مهمتر بود به پرورش و بار آوردن ریاضی دانان همت گماشت و این ذوق را در فرزندان خود هم به وجود آورد، ریاضی دانان بزرگ را در اطراف خود جمع کرد، و خودش نیز روزی یک تا دو ساعت نزد آنان به آموختن پرداخت و فرزندانش را هم تحت تعلیم آنان قرار داد. به طور کلی او بود که از تألیف آثار مهم ریاضی که بعدها به صورت کتاب های درسی در آمدند پشتیبانی نمود و دستور داد تا آثار مهم دانشمندی مانند دیوفانت<sup>۸</sup> Diophante را که تا آن زمان از دسترس مسلمانان دور مانده بود از بیزانس (روم خاوری) به ایران بیاورند و ترجمه کنند. این ذوق و علاقه به ریاضیات تنها اختصاص به عضدالدوله نداشت، بلکه مردم گیلان - لاهیگان، خود نیز این علم را دوست داشتند. شاید عده زیادی از ریاضی دانان عرب از ایرانی ها بودند، و چیزی که کمتر بدان آگاهی دارند این است که بیشتر ریاضی دانان ایرانی هم از مردم کرانه های ساحلی دریای خزر مخصوصاً گیلان بوده اند، و به هر تقدیر سخنی به گزاف نخواهد بود اگر پناه خسرو که بیشتر بالقب عضدالدوله شناخته شده است هم خودش و هم خانواده اش - دلباخته ریاضیات بودند، و این صرفاً بر اثر یک تصادف نیست که می بینیم کوشیار یک گیل یا گیلی بوده است. زیرا می توانیم ریاضی دانانی هم نام ببریم که ظاهراً عرب بودند ولی با کمی پژوهش درمی یابیم که آنان یا در ولایات ساحلی دریای خزر چشم به جهان گشوده اند و یا خاندان آن ها به این سرزمین تعلق داشتند.

## لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق

از موهبت زندگی نافضای کهن سالی برخوردار بودم که به حکم تقدیر عارضه ی بیماری گریبانم را گرفت و به بستر بیمارستانم کشاند. خوشبختانه بر اثر حذاقت تنی چند از اساتید علم پزشکی و مراقبت های دلسوزانه ی مسؤلان محترم بیمارستان آریای رشت دوباره به زندگی باز گشتم.

اگر چه واژه ها بار امانت نمی کشد و به درستی قادر به انتقال احساس عاطفی ام نیست، اجازه بفرمایید به رسم مألوف صمیمانه ترین سپاس مرا همراه با شایسته ترین احترام تقدیم کنم.

حضور جناب دکتر آصف پور، مدیریت عامل - جناب دکتر کریم زاده، مقام ریاست و اعضای محترم هیأت مدیره - بخش های مجرب پزشکی و نرسینگ بیمارستان.

حضور پزشکان عالیقدر جنابان دکتر رضا پور بهادر - دکتر حمیدی - دکتر مهیار - دکتر صالحی و دکتر منفرد که مستقیماً در مداوای من سعی بلیغ داشته اند.

همچنین عزیزانی که با عبادت حکیمانه ی مکرر شرمنده ی احساسشان هستم. جنابان دکتر جانشین - دکتر پیروزی - دکتر خیابانی - دکتر وثوقی - دکتر گرنامیه - دکتر قهرمانی - دکتر صادقی - دکتر علوی و دکتر قلی زاده.

باذکر این واقعیت که بقیت عمر مقدر را مرهون توجه و عنایات کریمانه ی این بزرگواران خواهم بود.

احمد علی دوست